

عقلانیت و توسعه علمی

عبدالحسین خسروپناه*

یکی از بحث های جدی روزگار ما، بحث از ضرورت تولید و توسعه علمی در کشور ایران است. شورای عالی انقلاب فرهنگی هم تلاش می کند تا در این زمینه به نقشه جامع علمی کشور دست یابد ولی به نظر نگارنده قبل از تدوین نقشه جامع علمی کشور باید مهمترین عوامل و موانع تولید علم در جهان اسلام را کشف کرد تا با به کار گیری عامل و رفع حاکمیت مانع به تولید علم دست یافت. بنده عامل و مانع اصلی تولید علم در کشور را مدل عقلانیت حاکم بر کشور می دانم و این مطلب را با روش تاریخی بدست آورده ام. توضیح مطلب اینکه مدل های مختلف عقلانیت در جهان اسلام به وجود آمده و منشأ تحولات مثبت و منفی شده است. مهمترین مدل های عقلانیت حاکم در جهان اسلام به لحاظ تاریخی عبارتند از: عقلانیت حدیثی، عقلانیت اعتزالی، عقلانیت نقل گرایانه، عقلانیت اشعری، عقلانیت سینیوی و مشایی، عقلانیت صوفیانه، عقلانیت اشراقی و عقلانیت صدرایی؛ این مدل های عقلانیت، کارکردهای گوناگونی در تاریخ اسلام داشته اند. عقلانیت سینیوی و عقلانیت نقل گرایانه هم از کارکرد طبیعت شناختی و مطالعه جزءنگرانه برخوردار بوده و هم توان دفاع از الهیات و مباحث کلامی را داشته است؛ ولی شش مدل دیگر یا فاقد هر دو کارکرد و یا ناتوان در یکی از دو کارکرد طبیعت شناسی و عقلانی سازی الهیات بوده اند. توضیح اینکه عقلانیت حدیثی و عقلانیت اشعری به لحاظ رویکرد

جبرگرایانه و عقلانیت صوفیانه و عقلانیت اشراقی و عقلانیت صدرایی به لحاظ رویکرد کل نگرانه نسبت به علوم جزئیة بی مهری می ورزند و حتا ملاصدرا به این سینا خرده می گیرد که چرا وقت خود را صرف آزمایش ادرار می کند و آن را اتلاف وقت می شمارد. البته یک امتیازی در مدل عقلانیت اشراقی و صدرایی است که به سمت دفاع عقلانی از آموزه های دینی رفته و آن هدف مهم را دغدغه اصلی خود می دانند و آن قدر حکمت و عقلانیت صدرایی قابلیت دارد که با توسعه آن توسط علامه طباطبایی و شاگردانش در برابر شبهات مارکسیست ها و روشنفکران دینی معاصر می ایستد و آنها را با عقلانیت خود پاسخ می دهد و حتا عقلانیت صدرایی را در دفاع از آموزه های فقهی نیز به کار می گیرد و از این جهت حکمت صدرایی علاوه بر عقاید به فقه و اخلاق هم مدد می رساند کتاب نظام «حقوق زن در اسلام» استاد مطهری و «زن درآینه جلال و جمال» استاد جوادی آملی و نیز سایر کتاب از جمله کتب استاد مصباح و استاد سبحانی در باب حقوق بشر، حقوق زن، حقوق جزاء و غیره شاهدهی بر این مدعاست. عقلانیت اعتزالی هم گرچه در قبل از عصر ترجمه فلسفه با بعد از عصر ترجمه متفاوت است ولی عقلانیت اعتزالی قبل از دوران ترجمه، عقلانیت تمثیلی و بعد از ترجمه عقلانیت تمثیلی و قیاسی را می پذیرد و در دو دوره، رویکرد جزءنگرانه به عالم طبیعت را می پذیرد ولی به دلیل روش شناسی ظنی در اثبات الهیات ناتوان است ولی هیچ یک از دو کارکرد طبیعت شناسی و الهیات عقلی از عقلانیت صوفیانه بر نمی خیزد. به نظر نگارنده تنها عقلانیت سینیوی و عقلانیت نقل

گرایانه به گونه ای روش شناسی خود را تبیین و تدوین کرده اند که جزء و کل هستی اهمیت می یابد البته میان این دو مدل عقلانیت هم تفاوت هایی وجود دارد. عقلانیت نقل گرایانه، مدلی از عقلانیت است که برای نخستین بار توسط شیخ مفید ارایه گردید ولی نسل بعدی یعنی سید مرتضی و شیخ طوسی تنها آن را در عرصه عقاید و فقه و اخلاق بکار گرفتند و متأسفانه همانند جابر بن حیان و ابن هیثم در عرصه علوم جزئیة بکار نگرفتند ولی عقلانیت سینیوی، خود را به دو کارکرد پیشگفته، نمایان ساخت. حال که مدل های گوناگون عقلانیت در تاریخ اسلام به اختصار بیان گشت، روشن می گردد که چرا علوم پایه و دقیقه در غرب جدید و معاصر رشد می کنند ولی در جهان اسلام به افول می گراید؛ زیرا با عقلانیت سینیوی، سیر نزولی و عقلانیت صوفیانه، سیر صعودی در جهان اسلام پیدا می کند ولی این فرایند در غرب سیر معکوسی داشته است. پس با رشد و حاکمیت فرقه های صوفیانه در جهان اسلام، عقلانیت کل نگرانه ی غیر استدلالی پیش می رود و نه تنها به حقایق مادی و جزئی واقعی نمی نهد و آن را نازل ترین مرتبه هستی می یابد بلکه حتا عقلانیت شخص محورانه او نمی تواند به دفاع قابل انتقال نسبت به آموزه های دینی بپردازد. متأسفانه با طرح شبهات غزالی به فلسفه سینیوی در کتاب تهافت الفلاسفه و اصالت دادن به عرفان و تصوف، فلسفه سینیوی با دو کارکردش به حاشیه رفت هرچند شیخ اشراق و میر داماد و ملاصدرا با ارایه فلسفه و مدل عقلانی خود توانستند با ترکیب عرفان و فلسفه و دل و عقل تنها یکی از کارکردهای فلسفه سینیوی یعنی دفاع از

الهیات اسلامی را احیا کنند. به همین جهت بنده معتقدم که عقلانیت تصوف از مهمترین عوامل رکود علوم تجربی در جهان اسلام بوده است و به صورت کلاسیک این آسیب جدی توسط غزالی زده شد. خوانندگان عزیز کافی است به مطالعه تاریخ فلسفه غرب بپردازند دقیقاً تحقق همین ماجرا را اما به صورت معکوس در غرب مشاهده می کنند. در غرب قرون وسطایی، فلسفه افلاطونی و نوافلاطونی حاکمیت می یابد و چنین فلسفه ای با رویکرد و عقلانیت اشراقی به تبیین هستی می پردازد. این نوع از عقلانیت گرچه مانند عقلانیت دوره هلنیزم و مکاتب کلیون نیست و به همین جهت در معقول سازی آموزه های مسیحیت تا حدودی با توفیق جامعه شناختی - نه منطقی - همراه می شود ولی این مدل عقلانیت اجازه ورود به مطالعه جهان بی ارزش ماده را نمی دهد، زیرا رویکرد کل نگرانه ی بی توجه به جزئیات هستی دارد اما وقتی در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، فلسفه سینیوی به غرب پا می گذارد، تازه غربیان از طریق فلسفه ابن سینا با ارسطو آشنا می شوند و زمینه رشد علوم جزئیة ظهور می یابد. عقلانیت ارسطو و بوعلی این ویژگی را دارد که نه تنها کارکرد دفاعی از آموزه های دینی را داشت بلکه با بها دادن به استقرا و دفاع عقلانی و معرفت شناختی از آن و تبدیل استقرای ناقص به تجربه پای علوم تجربی را هم باز می کند البته توماس آکویناس به جهت ارایه تفسیر افلاطونی از ارسطو و ابن سینا، چندان وارد علوم جزئیة نمی شود تا اینکه به طور اساسی حاکمیت فلسفه افلاطون و نوافلاطونیان رخت برمی بندد ولی چون غرب با شکاکیت

آکامی روبرو می شود، غرب به مرور زمان، در دوره جدید به عقلانیت مدرنیته دست می یابد و جهان مدرن را به وجود می آورد ولی این عقلانیت مدرن نه تنها کارکرد دفاعی از دین و الهیات ندارد بلکه با آموزه های دین هم در تعارض است و مسائیل جدیدی برای الهیات به وجود می آورد. پس حاکمیت عقلانیت صوفیانه باعث عقب افتادگی علمی جهان اسلام و جهان غرب شده است؛ جالب اینجاست که دکتر نصر که از مدافعان عقلانیت صوفیانه است و با بهره گیری از مبانی حکمت خالده و سنت گرایی در معقول سازی چنین عقلانیتی تلاش می کند بر این باور است که فلسفه دکارت که متأثر از فلسفه ارسطو است باعث رشد علمی در جهان غرب شد ولی حکمت صدرایی این توفیق را نیافت و البته به زعم او باید سپاسگزار ملاصدرا هم بود که فلسفه اش به مدرنیته نینجامید، غافل از اینکه آنچه منشأ مدرنیته شد، عقلانیت مدرنیته بود نه عقلانیت ارسطویی و سینیوی که اگر این عقلانیت رشد می کرد بی شک آسیب های دین پژوهی و پیامدهای منفی مدرنیته به وجود نمی آمد البته باید به این نکته هم اشاره کنم که مسیحیت غرب و آموزه های آن به جهت تعارضهای شدید با عقلانیت منطقی اجازه رشد عقلانیت ارسطویی و سینیوی را هم نمی داد آن مقطعی هم که این عقلانیت وارد شد با تفسیر افلاطونی پذیرفته شد ولی به مرور زمان متوجه تعارض های شدید میان عقلانیت سینیوی و مسیحیت شدند و برای توجیه مسیحیت با طرح الهیات لیبرال و تجربه گرا به عقلانیت مدرنیته رو آوردند. حال متوجه می شوید که چرا سیاستمداران غربی تلاش می کنند تا در ایران رو به توسعه، جریان های عرفان

های سکولار و فرقه های صوفیانه رشد کند و چرا شخصیت هایی مانند نصر دوباره جان تازه می گیرند؟ به نظر بنده جریان نصر و جریان سروش دو لبه یک قیچی هستند که نتیجه هر دو مدل عقلانیت، پلورالیسم دینی و جلوگیری از توسعه علمی با رویکرد عقلانیت اسلامی است. بنابراین بر مسوؤلان فرهنگی و امنیتی نظام لازم است که به این تذکار مهم که حاصل سالها مطالعه و پژوهش نگارنده است، توجه داشته باشند و با وجود لزوم آزادی مطابق با قانون

عامل و مانع اصلی تولید علم در کشور مدل عقلانیت حاکم بر کشور است

اساسی برای جریانهای مختلف، اجازه حاکمیت عقلانیت تصوف توسط فرقه های صوفیه و عقلانیت مدرنیته توسط روشنفکری سکولار را در کشور ندهند که در این صورت، با تکرار فاجعه افول علم در قرون وسطی مسیحیت و قرن ششم به بعد در جهان اسلام مواجه خواهیم شد. البته در پایان باید جلوی یک نتیجه گیری قهری از بحثم را بگیرم و خوانندگان عزیز گمان نبرند که نگارنده بر عقلانیت سینیوی و احیای مطلق آن تأکید دارد، نه این نوشتار چنین مدعایی

را در سر نمی پروراند و تنها در اینجا خواسته است تا هشت مدل عقلانیت در جهان اسلام را در باب تولید علوم جزیه مقایسه کند ولی آسیب های دیگری هم در عقلانیت سینیوی وجود دارد که با مطالعه قانون بوعلی و برخی آثار دیگر وی بدست می آید که در مقام بیان آن نیستیم ولی همین آسیب های عقلانیت سینیوی در کنار آموزه های غیرعقلانی مسیحیت سبب شد که عقلانیت مدرن و پیامدهای منفی آن تحقق یابد. بنده معتقد به عقلانیت اسلامی برگرفته از قرآن و سنت اهل بیت هستم که مدیریت تفکر خاصی را به ارمغان می آورد و حاصل آن حکمت است که هم بدون تأویل گرایی در دفاع از الهیات توانمند است و هم به علوم جزیه توجه می کند و هم پیامدهای عقلانیت مدرنیته را ندارد و به اعتراف تاریخ اهل بیت هم می تواند در برابر جریانهای مختلف مقاومت کند. در پایان به این نکته هم اشاره کنم که هدف نگارنده در این و جیزه بیان تفصیلی و مؤلفه های مدلهای هشت گانه عقلانیت در جهان اسلام نبود که بحث بسیار مستوفایی نیاز دارد و برای رسیدن به عقلانیت اسلامی باید به تدوین پنج فلسفه مضاف یعنی فلسفه معرفت، فلسفه فهم، فلسفه انسان، فلسفه دین و فلسفه جامعه پرداخت به هر حال نگارنده تنها می خواست تذکاری به نویسندگان نقشه جامع علمی و توسعه کشور بدهد تا آشکار گردد که بدون تدوین عقلانیت اسلامی و بدون آسیب شناسی مدل های دیگر عقلانیت نمی توانند به توسعه علمی آگاهانه دست یابند؛ حال وقعی به این تئوری بنهند یا علی الاصول به حاشیه رانده شود، مطلبی است که آیندگان باید قضاوت کنند. ■